

خلاقیت یعنی توانایی پدید آوردن شیئی تازه. با توجه به این معنی از خلاقیت متوجه می شویم که پدید آوردن شیئی تازه به ابتکار انسان‌ها صورت می‌گیرد. از طریق فرایند خلاقیت در یک شخص یا گروهی از افراد، اشیاء و تولیدات ابداعی پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارند. اشیاء و دست‌ساخته‌های انسان ممکن است از تنوع فراوانی برخوردار باشند و مواردی چون: اختراعات مکانیکی، فرایندهای جدید شیمیایی، تدوین یک قطعه‌ی موسیقی یا سرودن یک قطعه‌ی شعر، نگارش داستان، ابداع سبک تازه‌ای در نقاشی، پیکرتراشی، عکاسی، تشکیل نظام مذهبی و فلسفی جدید، ابداع قانونی تازه، دگرگونی کلی در رفتار و منش، اندیشه‌ای تازه درباره‌ی چگونگی حل مشکلات اجتماعی، تولید داروها و تجهیزات جدید پزشکی و درمانی، و حتی شیوه‌های جدید ترغیب و کنترل ذهن دیگران را شامل می‌شود. محصولات و ساخته‌های خلاقانه، با وجود تنوعی که دارند، در برخی از زمینه‌ها از وجوه مشترکی برخوردارند. وجوه مشترک مصنوعات و ابداعات دست و ذهن بشر عبارت‌اند از: اصالت، قابلیت و توانمندی، معتبر بودن، سودمندی و در بیشتر مواقع، یک ویژگی پنهان دیگر که از آن تحت عنوان ماهیت «زیبایی‌شناختی» یاد می‌کنیم. برای محصولات و تولیداتی که از چنین ویژگی‌هایی برخوردارند، واژه‌هایی چون تازه، نو، اصیل، زیرکانه، غیر عادی و متفاوت را به کار می‌بریم.

درون‌مایه‌ی فرایند خلاقیت از لحاظ کارکرد، به شکل‌های خلاق که در تولید اشیاء و دیگر تولیدات خلاق به کار گرفته شده‌اند، بستگی دارد؛ یعنی نگاه متفاوت به امور، ایجاد ارتباط بدیع، خطرپذیری، غنیمت‌شمردن فرصت و بهره‌جویی از تضادها و پیچیدگی‌ها، شناختن الگوهای آشنا در میان امور ناآشنا، و پی‌بردن به این واقعیت که می‌توان با ایجاد دگرگونی در الگوهای قدیمی، به الگوهای جدید دست یافت.

در همه‌ی انسان‌های خلاق، بدون توجه به سن، جنسیت، پیشینه‌ی قومی، ملیت یا شیوه‌ی زندگی، یک سلسله ویژگی‌های مشترک به چشم می‌خورد: توانایی اندیشیدن استعاری یا قیاسی، منطقی و مستقل از داوری، و در طلب یافتن نظم جدید یا سنتز پیچیده‌تر و مطلوب‌تر بودن. در چنین افرادی، نوعی نگرش معصومانه با دیگر ویژگی‌های قاطعانه‌تری که از داوری و تجربه به دست می‌آیند، درهم آمیخته‌اند. تأیید و راست‌آزمایی، مرحله‌ی نهایی فرایند خلاق محسوب می‌شود که پیش از غوطه‌ور شدن در دشواری، یا تکوین فرایند ناهوشیاری، و یا روشنگری و ارائه‌ی بینش تازه، صورت می‌گیرد.

پیدایش خلاقیت

جنبه‌های خلاق ذهن و اراده، توجه همه‌ی فیلسوفان و روان‌شناسان سرشناس اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را به خود جلب کرد. آلفرد بیته، طراح و ابداع‌کننده‌ی آزمون‌های هوش در دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰، از طریق مقاله‌هایی که در نشریه‌ی «سال‌نامه‌ی روان‌شناسی»^۲ منتشر کرد، به عنوان پژوهشگر، طیف وسیعی از مطالعات تجربی در زمینه‌ی خلاقیت (از جمله مصاحبه و تحقیق از طریق پرسش‌نامه با نویسندگان سرشناس فرانسه) و ده‌ها روش آزمون تصورات (که در ابتدا برای بازی و سرگرمی

با فرزندان خود آن‌ها را ابداع کرده بود) را طراحی و اجرا کرد.

بررسی‌ها نشان می‌دهند که هوش برای برخی از جنبه‌های خلاقیت از اهمیت خاصی برخوردار است؛ اما افرادی که از ضریب هوشی یکسانی برخوردارند، ضرورتاً از خلاقیت یکسانی برخوردار نیستند و متأسفانه برخی از افراد خلاق نامور، در زمینه‌ی تحصیل چندان موفق نبوده‌اند.

کارل یونگ، یکی از دو روانکاو برجسته‌ی جهان، در زمینه‌ی تشخیص خلاقیت انسان‌ها، مطالعات فراوانی انجام داده و به نتایج جالبی دست یافته است. وی مبتکر دو مقوله و مفهوم خاص درباره‌ی سرچشمه و منشأ خلاقیت تحت عنوان «ناآگاهی جمعی»^۳ و «شهود»^۴ محسوب می‌شود. هنری برگسن در اثر خود، به نام «تکامل خلاقیت»، الهام و کشف و شهود را از هوش متمایز دانسته و هوش را نیروی محرکه‌ی فرایند خلاقیت ذهن به‌شمار آورده است. او اهمیت هوش را در فرایند خلاقیت، به مراتب بیشتر از اراده می‌داند. حدود یک قرن پس از یافته‌ها و فرمول‌های ارائه‌شده از سوی برگسن درباره‌ی خلاقیت، گریگوری بیتسون^۵ تحقیقات و بررسی‌های برگسن را پی‌گیری کرد و در سال ۱۹۷۹، در کتابی تحت عنوان «ذهن و طبیعت»، یک وحدت اجتناب‌ناپذیر^۶، اکولوژی ذهن را شرح داد.

پژوهش‌های تجربی جدید درباره‌ی خلاقیت

روش‌های جدید مشاهده و اندازه‌گیری سبب شده‌اند، کتاب‌ها و مقاله‌های فراوانی درباره‌ی افراد خلاق، فرایندها و

تولیدات خلاق از زمان جنگ دوم جهانی به این طرف نوشته شوند. یکی از مهم‌ترین تحولاتی که درباره‌ی مطالعات سازمان‌یافته در این زمینه صورت گرفته است، سخن‌رانی جی. پی. گیلفورد رییس انجمن روان‌پزشکان آمریکا در سال ۱۹۵۰ بود که در آن گفت: «از ۱۲۱ هزار کتاب و مقاله‌ای که درباره‌ی روان‌شناسی نوشته شده‌اند، تنها ۱۸۶ کتاب و مقاله به تصورات خلاق اشاره داشته‌اند.»

در دهه‌های بعد از این سخن‌رانی، مقالات و کتاب‌های فراوانی در این زمینه انتشار یافتند. مطالعات صورت گرفته در دانشگاه کالیفرنیا درباره‌ی نویسندگان، معماران، هنرمندان، ریاضی‌دانان و دانشمندان بسیار خلاق، با بهره‌گیری از روش‌های ارزیابی شخصیت افراد، کمک‌های شایانی به مطالعه‌ی شخصیت‌ها و آثار خلاق به‌عمل آورده است. در این میان، «وزارت آموزش و پرورش آمریکا» نیز کمک‌های پژوهشی قابل ملاحظه‌ای به مطالعه درباره‌ی خلاقیت در آموزش و پرورش اختصاص داده است. در فهرست کتاب‌شناسی که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ از سوی «بنیاد آموزش خلاق» منتشر شده، به ۱۷۶ اثر درباره‌ی خلاقیت اشاره شده است که نزدیک به سه هزار عنوان از این تعداد، در خلال دهه‌ی ۱۹۶۰ انتشار یافته‌اند.

انبوه مقالات و کتاب‌های منتشر شده درباره‌ی خلاقیت که بر پایه‌ی معیارهای روان‌شناختی نوشته شده‌اند، تصور مبهمی درباره‌ی این مقوله به دست می‌دهند که علت اصلی آن، فقدان انسجام در گزینش معیارها، موثق نبودن نسبی معیارها، و انتخاب معیارهایی پیچیده برای بیان و تشریح مطالب است. اغلب

روان‌شناسان، خلاقیت را به تولید آثار جدید ارزشمند از سوی انسان‌ها محدود کرده‌اند تا از این طریق، نمونه‌های کسل‌کننده‌ی عادی آثار خلاق در زندگی روزمره را کنار بگذارند. اما افزودن معیار ارزش به آثار خلاق، و در پی آن یاری جست‌وجوی داوری‌های ذهنی و تاریخی-محور برای ارزیابی ارزش، به ناگزیر سبب می‌شوند، پرسش‌های نظری و روش‌شناختی که برای چندین دهه، دانش پژوهان عرصه‌ی خلاقیت را آزار داده و موجب شکاف و اختلاف بین آن‌ها شده‌اند، بار دیگر مطرح شوند. برای مثال، باید دید که برای خلاق تلقی شدن یک اقدام، باید ارزش‌های مورد نظر چه کسی تأمین شوند: ارزش‌های فردی که خلاقیت از وی سر زده است یا ارزش‌های گروه‌های اجتماعی؟ اگر قرار باشد ارزش‌های گروه‌های اجتماعی مورد توجه قرار گیرند، در این صورت کدام گروه اجتماعی باید در اولویت قرار گیرد؟

افزون بر این، آیا واژه‌ی «خلاق» باید به فعالیت‌های ابتکاری اطلاق شود که افراد خبره در زمینه‌ی خلاقیت کلاسیک، هم چون موسیقی، ادبیات و هنر آن‌ها را ارزشمند تلقی می‌کنند؟ یا این که واژه‌ی خلاق را می‌توان در مورد رفتارهای کسانی که قادرند، دستاوردهای علمی، فنی و ریاضی را درک کنند نیز به کار برد؟ با آن که بسیاری از دانشوران خلاقیت و کارشناسان این عرصه بر این باورند که واژه‌ی خلاقیت در قبال مقوله‌های علمی، ریاضی و فنی نیز مصداق پیدا می‌کند، اما هم چنین معتقدند که برای خلق آثار خوب ادبی، موسیقی، هنری و علمی، ضرورتاً فرایند خلاق و خلاقیت دخیل نیست. آن‌ها در عین حال معتقدند، ویژگی‌های شخصیتی و فکری کسانی که در این زمینه‌ها از خود خلاقیت

نشان می دهند، شبیه یکدیگر است. پرسش دیگری که در این جا مطرح می شود این است که: آیا می توان واژه ی خلاقیت را در مورد فعالیت های نوین ارزشمند در زمینه های تجارت، ورزش، تدریس، درمان، تربیت فرزند و خانه داری به کار برد؟ این پرسش در واقع بحث انگیزترین مسائل را در میان صاحب نظران عرصه ی خلاقیت مطرح می کند.

در ضمن، مسئله ی ارزش و استاندارد را نمی توان به آسانی با مشروع قلمداد کردن حوزه ی خاصی از فعالیت ها و حتی در درون یک عرصه ی خاص، هم چون هنر، حل کرد. چون در این زمینه این پرسش مطرح است که ارزش های چه کسی باید ملاک قرار گیرد: ارزش ها، معیار و استانداردهای هنرمندی که اثر هنری را خلق کرده است یا ارزش ها و استانداردهای هنرمندان دیگر و منتقدان هنری، مورخان آثار هنری، یا مخاطبان در معنی عام این واژه؟ اگر قرار باشد دیدگاه هنرمندان دیگر دخالت داده شود و ملاک قرار گیرد، در این صورت کدام هنرمند، یا کدام منتقد هنری، کدام مورخ از کدام مکتب و چه رشته ای؟ حال اگر قرار باشد درباره ی فعالیت های خلاق در عرصه های نه چندان عمومی هم چون درمان و تربیت فرزند ارزیابی به عمل آید، در این صورت چه کسی باید این ارزیابی را انجام دهد و تحقیق و بررسی در این زمینه چگونه باید صورت گیرد؟

مسئله ای که ارتباطی بسیار نزدیک با ارزش و استاندارد دارد، ماهیت و شکل تأثیری است که اقدام خلاق برجای می گذارد.

برای مثال، برخی نظریه پردازان بین «خلاقیت اولیه»، یعنی رفتارها و اقداماتی که ارزش آن ها از قدرت و نیروی نهفته در درون آن ها برای متحول ساختن برداشت ما از واقعیت یا درک ما از انبوه تجربیات انسانی و امکانات سرچشمه می گیرد، و «خلاقیت ثانوی»، یعنی اقداماتی که با بهره گیری از معانی، اصول و فنون قدیمی صورت گرفته اند و در عرصه های تازه ای خلاقیت به عمل آمده است، تفاوت قائل شده اند.

گرچه بیان این نکته که تفاوت و تمایز بین انواع خلاقیت ها، چندان جدی نیست و درون مایه ی آن ها تا حدود زیادی مشترک است، کار ما را در بررسی مقوله ی خلاقیت آسان می کند، اما باید گفت که تفاوت ها و تمایزها به هیچ وجه اندک نیستند. این که افراد خلاق باید براساس دستاوردها، مهارت ها، توانمندی ها یا فعالیت ها، شخصیت و ویژگی هایشان ارزیابی شوند، در واقع پاسخ به پرسش های مهمی را که همواره در این زمینه مطرح بوده اند، مشخص می کند. (برای مثال، آیا می توان خلاقیت را آموزش و آن را در افراد پرورش داد؟ آیا خلاقیت را می توان پیش بینی کرد؟ بین خلاقیت و هوش چه رابطه ای وجود دارد؟)

تفاوت هایی که در تعریف و تبیین مقوله ی خلاقیت وجود دارند و تأکید بر جنبه های متفاوت خلاقیت سبب شده است، سوء تفاهم ها، سردرگمی ها و سوء برداشت های فراوانی در گذشته پدید آیند و در آینده نیز شاهد چنین سوء

تفاهم هایی خواهیم بود. به همین علت، به خوانندگان آثار و نوشته های روان شناختی که به مقوله ی خلاقیت پرداخته اند توصیه می شود، به دیدگاه ها، تعبیر و تفسیرهایی که دانشوران و صاحب نظران این رشته به عمل آورده اند، توجه کنند. چون تفاوت برداشت ها و دیدگاه ها در این زمینه باعث می شوند، نتایج چندان مشخصی از پژوهش ها به دست نیاید. با وجود این، تعریف و تعبیر به شدت امپرسیونیستی که در ابتدای این مقاله درباره ی مقوله ی خلاقیت ارائه شد، تعریفی است که تا حدود زیادی درباره ی آن اتفاق نظر وجود دارد.

زیر نویس:

1. Alfred Binet
2. L'Année Psychologique
3. Collective unconscious
4. intuition
5. Gregory Bateson

منابع:

- Barron, F. and Harrington, D.M. (1981), 'Creativity, intelligence, and personality', Annual Review of Psychology, 32.
- Bergson, H. (1911[1907]), Creative Evolution, London. (Original French edn, L'Evolution créative, Paris, 1907.)
- Further Reading
- Albert, R.S. (1983), Genius and Eminence: The Social Psychology of Creativity and Exceptional Achievement, Oxford.
- Barron, F. (1969), Creative Person and Creative Process, New York.
- Ghiselin, B. (1952), The Creative Process, Berkeley and Los Angeles.
- Koestler, A. (1964), The Act of Creation, New York.
- Simonton, D.K. (1984), Genius, Creativity and Leadership, Cambridge, Mass.
- این مقاله ترجمه مقاله کوتاهی است از مدخل «خلاقیت» که در دایرةالمعارف علوم اجتماعی با مشخصات زیر آمده است: Kuper, Adam and Kuper, Jessica (1985), the social science encyclopedia, london: Routledge and kegan Paul, pp. 167-169.